

2 اما تو، ای بیتلجیم افراته، گرچه در میان طوایف یهودا کوچکی، از تو کسی برای من بیرون خواهد آمد که بر اسرائیل فرمانروایی خواهد کرد؛ طلوع او از قدیم و از ایام ازل بوده است. 3 پس ایشان را تسلیم خواهد کرد تا زمانی که زن زائو بزاید؛ آنگاه باقیمانده برادرانش به بنی اسرائیل باز خواهند گشت. 4 او خواهد ایستاد و گله خود را شبانی خواهد کرد، به قوت خداوند و در کبریایی نام یهوه خدای خویش. و آنان آرام و قرار خواهند یافت، زیرا اکنون او تا به گرانهای زمین بزرگ خواهد شد.



بیتلجیم، یک ده کوچک در فلسطین مدرن قرار دارد که هنوز در آنجا مردم بسیار فقیر هستند و البته از محیط کثیفی هم برخوردار می باشد. به احتمال زیاد در آن زمان های دور، این روستا کوچکتر و کثیف تر از الان بوده است. این جمله ها را میکا پیامبر به ما می گوید. "اما تو، ای بیتلجیم افراته، گرچه در میان طوایف یهودا کوچکی، از تو کسی برای من بیرون خواهد آمد که ...". و همانطور که بیت لحم روستای بسیار کوچک بود، خدا نیز به همین ترتیب مردمان کوچک را به مردمی بزرگ ترجیح می داد. به عنوان مثال داوود پادشاه قبل از آنکه پادشاه شود در زمان نوجوانی خودش آنچنان کوچک بود که خانواده او نمی توانستند او را در میان گله گوسفندان به راحتی پیدا کنند. خداوند نیز راه خودش را در این قسمت کوچک و غیرقابل دید از شهر اسرائیل قرار داده است. کوچک و نامحسوس، خدا نیز راه خود را به جهان پیدا کرد. آنقدر نامحسوس که مردم نمی توانستند او را ببینند. ثروتمندان در مهمان خانه های خود به خواب عمیقی فرو رفتند در حالی که والدین عیسی جایی امن در آخوری برای تولد او جستجو می کردند. در این میان ستاره شناسان در شهر اورشلیم از محل آمدن عیسی سخت در اشتباه بودند. آنها نمی دانستند که خدا قصد داشت در بیت اللحم ظهور کند. یا آنها این را هم نمی دانستند که عیسی در یک آخور به دنیا خواهد آمد. خدا بدین صورت کار می کرد. او همیشه مکان های کوچک را برای مکاشفه خودش انتخاب می کرد. ولی خداوند در آن زمان اجازه نداد که عیسی بدون خبر قبلی و پیش گویی ها در آنجا متولد شود. پیامبر میکا این اشاره را در کتاب اش کرده است که: او در روستای بیت اللحم به دنیا خواهد آمد. و برای همین هم ستاره شناسان در آن زمان مسیر سفرشان را به سمت این روستا و آخور تنظیم کرده بودند تا به آنجا برسند. همچنان چوپانانی که در آن اطراف بودند می دانستند که چه اتفاقی در آن آخور قرار است بیفتد. مریم ولی همه این ها را در قلب خودش به عنوان یک راز نگه داشته بود. حال همه این انسان ها در آن آخور چه چیزی را پیدا کرده بودند؟ و یا چه چیزی باعث شده بود که آن ستاره شناسان این سفر طولانی را ببینند تا به آنجا برسند؟

ما از داستان شب تولد عیسی این را می توانیم بخوانیم که آنها هدایای زیادی را برای او آوردند. هدایای ظاهری آنها را آدم می توانست بخوبی رویت بکند ولی هدیه مهمتر آنها در قلب ایشان قرار داشت. به همین منظور من از خودم این سوال را می پرسم که من چه هدیه ای را می توانم برای خدای خودم عیسی بیاورم. ما الان هم در اینجا در آن آخوری هستیم که آن چوپانان و مریم و یوسف و آن ستاره شناسان ایستاده اند تا عیسی را ببینیم. هدایایی که ما در دستان مان داریم میوه های ما هستند که از قدیم وجود دارند. این میوه ها برای زمان های بسیار دور ناخوشایند می باشند. میوه های که تا آسمان بوی بدشان را می توان حس کرد. وقتی که من به بیت اللحم می روم به همراه خودم آن میوه را می برم که آدم و حوا آن را خورده اند. این میوه فقط یک سبب نبود بلکه این تمام نا فرمانداری ما و همچنین شورش بر خلاف فرمان های خداوند می باشد. و همچنین این میوه تمام بدی های ما در مقابل خداوند می باشد. من در قلب خودم همه آن چیزهایی را حمل می کنم که من را از خدا جدا می کند. در کنار تمام گناهان این دنیا و یا جنایات و گشتار و تمام پلیدی های این جهان، من گناهان شخصی خودم را نیز به همراه دارم. تمام اشتباهاتی که من آگاهانه و یا ناآگاهانه انجام داده ام. آدم هایی که من در زندگی ام ناراحت و اذیت کرده ام. حتی حسادت ها و خودبینی های من. بله چیزی که من با خودم به آن آخور می برم میوه خوبی نمی تواند باشد و بوی بد آن را آدم می تواند تا آسمان حس کند. و من این میوه را در کنار عیسی و در آن آخور قرار می دهم. آن بچه ای که در بیت اللحم به دنیا آمده است فقط در آن زمان وجود نداشته است بلکه عیسی در همه زمان ها حضور دارد. چشم های زیبایی آن کودک تمام هستی را به نور خودش روشن ساخت. و ایشان نه فقط در آن زمان ها وجود داشته بلکه او از زمان قبل از گناه آدم و حوا نیز حضور داشته است. او در این میان، داستان طولانی انسان ها را که با رنج و عذاب در این دنیا همراه بوده دیده است. در این زمان ها پلیدی های زیادی در این دنیا رخ داده است و خون های زیادی نیز ریخته شده است. حال او با همه این بارهای سنگین ما در آن آخور دراز کشیده است. و همه آنها را به خود می گیرد. چیزی که در آن آخور اتفاق می افتد هم بسیار زیبا و هم بسیار ناگوار می باشد. دقیقاً مثل زمانی است که روز و شب همدیگر را ملاقات می کنند. و یا زمانی که بهشت و جهنم در مقابل هم قرار می گیرند. و وقتی که من میوه خودم و یا همان گناهان خودم را در آن آخور قرار می دهم می توانم این را بگویم که من بهشت و جهنم را باهم در یک جا تجربه می کنم. در آن زمانی که من این میوه را در کنار این کودک قرار می دهم من به خدا هدیه نمی دهم بر عکس او به من هدیه می دهد. یک هدیه بسیار ارزشمند را از او دریافت می کنم. در یک لحظه تمام پلیدی های قلبان پاک می شوند. تمام بدی هایی که انسان ها در مقابل هم انجام داده اند به یک باره از بین خواهند رفت. او مهمترین هدیه موجود را به من می دهد که همان زمان و زندگی من می باشد. زمان و زندگی که من می توانم با آن به گذشته برگردم و گناهانم را جبران کنم. من حالا اجازه دارم تا همه آن بارهای سنگین زندگی ام را در آن آخور برای همیشه بگذارم. و من از عیسی یک زندگی جدیدی و یک نهال نو دریافت می کنم. و من می توانم همان آدم اولیه ای بشوم که خدا من را در آن زمان اولیه آفریده است. من می توانم خدا را ببینم و یکی از بندگانش شوم. من می توانم یکی از گوسفندان گله او شوم. من شاید نتوانم به چشم هایم اعتماد بکنم ولی این اجازه را دارم که تمام زندگی ام را دوباره

از نو شروع کنم. بخاطر اینکه آن کودکی که در آن آخور قرار دارد پادشاه صلح من است. او صلح را به تمام جاهایی می بَرَد که امروزه حسادت و دشمنی وجود دارد. برای همین من می توانم او را پادشاه خودم بنامم. و من او را خدای خودم می دانم و خودم را یکی از گوسفندای گله او به حساب می آورم. و تا زمانی که من در او زندگی می کنم می توانم ثمره های بسیار خوبی در روح و روانم به بار آورم. من حالا طبق میوه قدیمی آدم و حوا زندگی نمی کنم بلکه با آن میوه تازه که عیسی به من داده است زنده هستم. جایی که عیسی بر من حکومت می کند می توانم از این مطمئن باشم که او با همان روشی با من برخورد می کند که او آن زمان در روستای بیت اللحم انجام داده است. این روش به این معنی است که با توجه به کوچکی محل تولد عیسی خدا بسیار کوچک و غیر قابل توجه با من کار می کند. شاید زندگی من انقدر در بین مردم کوچک باشد که کسی نتواند آن را به راحتی ببیند. و همانطوری که آن چوپانان بعد از تولد عیسی به محل کارشان برگشتند ، ما هم بایستی بعد از دیدار عیسی به زندگی روزمره مان برگردیم. ما نمی توانیم این هدیه فوق العاده خداوند را به همه نشان دهیم و یا ثابت کنیم. وقتی که عیسی قلب من را تسخیر و در آن خانه می کند نمی توانم آن را به کسی نشان دهم و یا ثابت کنم. شاید دیگران دوست داشته باشند به ما این را بگویند که ما به هیچ عنوان مسیحی نیستیم و ایمان مسیحی مان نیز فقط یک داستان قدیمی است. شاید هم من تحت تاثیر حرف های دیگران قرار بگیرم و دیگر باور نکنم که عیسی خدای من و نجات دهنده من است. امکان دارد که من به ایمان خودم شک و تردید کنم . اگر همه اینها اتفاق بیافتد من نباید از آنها تعجب کنم. چراکه این حالت از زمان اولیه تولد عیسی نیز وجود داشته است. و تا امروز نیز مانده است . این عیسی که ما در آن آخور می بینیم بر تمام قدرت های پادشاهان و پلیدی ها و قدرت های جهان پیروز گشته است. او این قدرت زیاد را دارد چون او بر پلیدی پیروز شده است. او قلب ها را تسخیر کرده است بنابراین او خدای ما باقی می ماند. آمین.